

## مقدمه

امروزه، واژه توسعه، در فرهنگ عمومی مردم جهان رواج تام یافته و اکثر مردم خواهان نیل به آن هستند. آرمان بسیاری از جامعه‌های کنونی رسیدن به وضعیت جوامع توسعه یافته است و چه بسا برای رسیدن به آن حاضر به از دست دادن هویت ملی و مذهبی خود باشند و البته دریغ از وصال. توسعه، در غرب و برخی کشورهای غیر غربی تحقق یافته و میوه‌های تلخ و شیرینی ببارآورده است. ناکامی اکثر کشورهای جهان سوم در دستیابی به توسعه، مفهوم توسعه را مخدوش ساخته است و اکنون برای تحدید ابعاد توسعه اتفاق نظر تامی وجود ندارد. آیا توسعه به معنای «گذر از سنت به تجدد» است؟ آیا توسعه همان «رشد اقتصادی» است؟ آیا توسعه مساوی با «جامعه آرمانی» است؟ آیا توسعه «خداگونه شدن» است؟ آیا توسعه یافتگی همان ماهیت «جامعه نیک و سعادت‌مندانه» قدیم است؟ آیا می‌توان به توسعه‌ای دست یافت که تنها میوه‌های شیرین داشته باشد یا به هیچ وجه امکان تحقق چنین توسعه‌ای وجود ندارد؟ آیا دین نقشی در مفهوم توسعه دارد. یا خیر؟ و یا برای درک و تصور مفهوم توسعه غفلت از خدا یا کنار گذاشتن دین ضروری است؟ و ... به هر حال، هدف این مقاله تبیین ارتباط دین و توسعه و پاسخی اجمالی به پرسشهای فوق است.

## ۱- مفهوم توسعه

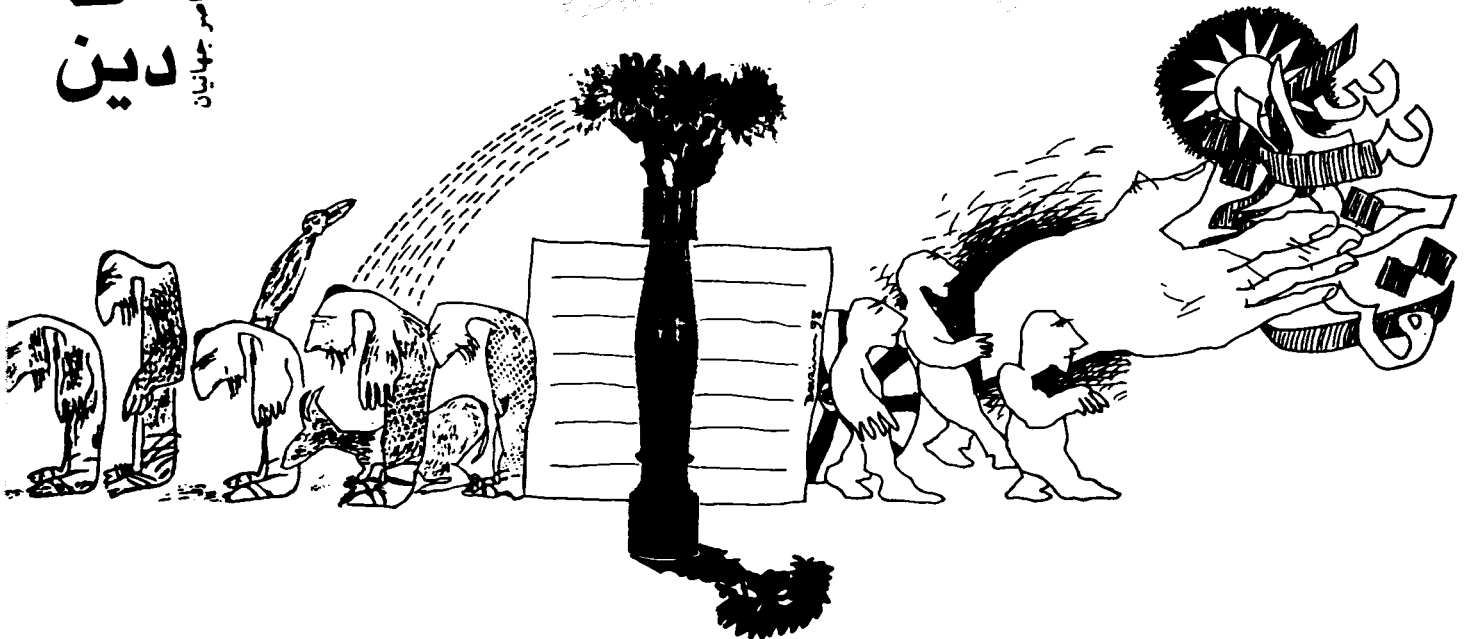
توسعه، خواه ناظر به پیشرفت جامعه‌های اروپایی بعد از رنسانس و انقلاب صنعتی باشد و خواه ناظر به مرحله گذار کشورهای جهان سوم از مرحله جامعه‌های سنتی به جامعه‌های صنعتی، اصطلاحی است که برای یک تحول جدید و بی‌سابقه وضع شده است؛ تحولی که زندگی مرفه‌تری را از نظر مادی فراهم می‌کند و به لحاظ نهادینه بودن جدیدتر است و از نظر فناوری کارا تر است. برای شناخت دقیق مفهوم توسعه، معانی لغوی، جامعه‌شناختی و اقتصادی آن را بررسی می‌کنیم:

۱-۱- معنای لغوی: واژه توسعه، معال لفظ انگلیسی (Development) است که مشتق از واژه (Develope) به معنای رشد و گسترش تدریجی و نمود و تطور یافتن، آشکار شدن و از پوسته و غلاف درآمدن است.<sup>(۱)</sup> این پوسته و غلاف هم در زبان انگلیسی (Envelope) است. بنابراین، خروج تدریجی از لفاف، معنای دقیق واژه توسعه است.

۱-۲. معنای جامعه‌شناختی: در مورد معنای توسعه در اصطلاح جامعه‌شناختی، با توجه به دیدگاه خاص صاحبان تعریف تعاریف متعددی ارائه شده است. از دیدگاه نظریه «نوسازی» (Modernization) فرایند توسعه عبارت بود از «سیردی بر ضد سنت‌گرایی، ساختهای فنودالی و ادیان

# تحول مفهوم توسعه و ارتباط آن با دین

ناصر جهانبیان



آخرت‌گرا<sup>(۲)</sup> به عبارت دیگر، توسعه، فرایند انتقال جامعه از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن محسوب می‌شود و از دید نظریه «نوسازی» فرهنگها و ارزشهای سنتی و نهادهای مذهبی، اقتصادی و اجتماعی قدیم، موانع تحول و سرچشمه‌های اصلی عقب‌ماندگی تلقی می‌شود و بنابراین باید از این «لغاف» خارج شد.

برخی با پذیرفتن تعریف فوق، یعنی «فرایند انتقال از دنیای کهنه به دنیای نو یا گذر از سنت به تجدد» تمام لوازم آن را قبول ندارند و می‌گویند:

«تصور دوگانگی میان سنت و تجدد، مستلزم قبول گسستگی کامل این دو نیست. در واقع، از لحاظ تاریخی، تکوین تجدد از درون سنت میسر شد، هر چند در تداوم تحول و تکامل خود به انکار آن رسیده است که تصور شود می‌توان با گسستگی کامل و یا ناگهانی از سنت دست کشید و به تجدد دست یافت، لازمه قبول دو تالی فاسد بر آن است:

اول: باید تداوم و پیوستگی تاریخی جریان تحول اجتماعی را منکر شد و تحول دفعی و بدون زمینه اجتماعی را پذیرفت. حال آنکه بنا به معیارهای جامعه‌شناختی، تحولات اجتماعی اموری بدون سابقه و زمینه نیست و قطعاً عللی اجتماعی (به معنای عام آن) دارد...

دوم: در آن صورت باید پذیرفت که تکوین توسعه چه از جهت کیفیت تکوین و کیفیت محصولات آن، چه از جهت شکل و محتوا، مسیری مطلقاً واحد و یگانه می‌پیماید، حال آنکه ضمن قبول خطوط مشترک کلی توسعه [مانند نگرش نوین به انسان، طبیعت، ماوراء طبیعت، عقلانیت عمل، عدالت، آزادی، نظم، حق و...] آشکارا می‌توان دید که محصولات توسعه در زمینه هر فرهنگ و جامعه‌ای، صیغه‌های فرهنگ همان جامعه را دارد، نمونه مناسب و آشنای این موضوع ژاپن است...»<sup>(۳)</sup>

نویسنده مذکور در پایان نتیجه می‌گیرد که:

«پذیرش الگوی گذار از سنت به تجدد، به عنوان تعریف اساسی توسعه لزوماً به معنای نفی سنت و نیز به معنی قبول تمام و تمام و بی‌کم و کاست الگوی توسعه کشورهای توسعه یافته یا به تعبیر بیشتر متداول روزگار ما - غرب - نیست.»<sup>(۴)</sup>

در هر صورت، همین تعریف «گذر از سنت به تجدد» نواقصی دارد که ناشی از درک اشتباه تضاد کامل بین سنت و پیشرفت است. ژوزف گسفیلد، با تکیه بر جدیدترین مطالعات

انترگرانی (مردم‌نگاری) و خصوصاً با استفاده از مورد نمونه هند، البته در «تصور تضاد بین سنت و توسعه» را خاطر نشان کرده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم؛ این اشتباهات به فراوانی است:

اول: فرهنگ سنتی را به عنوان مجموعه‌های هماهنگ از عناصرها و ارزشها توصیف کرده‌اند، در حالی که فرهنگ سنتی غالباً تنوعی از ارزشها و امکان گزینش را در بر دارد. دوم: به جامعه سنتی ساخت اجتماعی مشخصی را متعصب می‌دانند در صورتی که در این جوامع انواع عظیمی از گروهها، خصوصاً بعضی اقلیت‌های خارجی، عشاایه‌ای، مثل کلیه‌های اروپای مرکزی، مسلمانان ساکن آفریقای غربی و چین‌های انقوتزی، در پیشرفتهای اقتصادی، ابداع و نشر وسیع اقتصاد تولیدی مشارکت داشته‌اند.

سوم: ...امروزه این امر مورد تأیید است که سنت و توسعه نه فقط می‌توانند همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، بلکه می‌توانند حتی متقابلاً همدیگر را یاری دهند. به عنوان مثال، برعکس آنچه خانواده گسترده را با صنعتی شدن در تضاد می‌دانستند، در بعضی موارد با آن کاملاً منطبق بوده و حتی به عنوان واحدی موافق و عاملی در ایجاد مؤسسات اقتصادی، مثل آنچه در «مدرس» هندوستان مشاهده شده است، به جریان توسعه کمک نموده است.»<sup>(۵)</sup>

بدین ترتیب، آنچه در تعارض با توسعه است، سنت به کیفی تغییر محسوسی نخواهند کرد. بنابراین، از عوامل پیدایش توسعه، تغییرات فرهنگی است. برخی از اندیشمندان، الزامات فرهنگی توسعه را در چند چیز می‌دانند: علمی بودن و غیرخرافی بودن فرهنگ، نظم‌پذیری جمعی، احترام به کار، احترام به برابری فرصتها برای همه، و اعتقاد به این نکته که برخورداری از زندگی مادی در حد معقول آن لازمه تعالی بشر است، هر چند فقر باعث سرافکنندگی نیست ولی باعث شرف و آزادی هم نیست.<sup>(۶)</sup>

با توجه به مطالبی که تاکنون گفته شد، می‌توان از دیدگاه جامعه‌شناختی تعریف نسبتاً دقیقی از توسعه ارائه داد که متناسب با شرایط همه جوامع توسعه یافته و در حال توسعه باشد و به عبارت دیگر جامع افراد و مانع اغیار باشد؛ «توسعه،

فرایندی اجتماعی است مبتنی بر عقلانیت عمل، که در آن همه از وضعیت غیر عقلانی ناشطوبت به سوی وضعیت عقلانی مطلوب گذر می‌کنند.

### ویژگی‌های این تعریف

الف) توسعه فرایندی اجتماعی است و هر فرایند اجتماعی عبارت است از مجموعه‌ای از عملهای شریک‌مند و مستمر که بر مجموع اثر و کارکرد خاصی ایجاد می‌کند. پس، فرایند اجتماعی، عمل اجتماعی یا تعامل اجتماعی، صرفاً نیست و نیز فرایند اجتماعی، همکار و الگوی عمل اجتماعی صرف هم نیست، بلکه مجموعه‌ای از عملهای اجتماعی مستمر و مطابق همکار و الگوی عمل اجتماعی است که اثر معینی دارد و معمولاً فاعلین اجتماعی به اثر دواز مدت و مجموعه‌ای آن توجه دارند. بدین ترتیب، توسعه، ویژگی عمل اجتماعی است و روشن است که هر عمل، محرک و انگیزه و غایت و هدفی لازم دارد. اگر محرک و انگیزه عمل اجتماعی منفعت فردی و غایت و هدف آن نیز زندگی مادی بهتر باشد، عقلانیت نهفته در این عمل را ابزاری گویند، و اگر محرک و انگیزه عمل اجتماعی مصلحت فردی و غایت و هدف آن نیز زندگی پاک دنیوی (حیات طیب) باشد، عقلانیت نهفته در این عمل را عقلانیت حقیقی گویند.<sup>(۸)</sup> در هر حال، بسته به ارزشهای هر جامعه، عقلانیت آن نیز تغییر می‌کند.

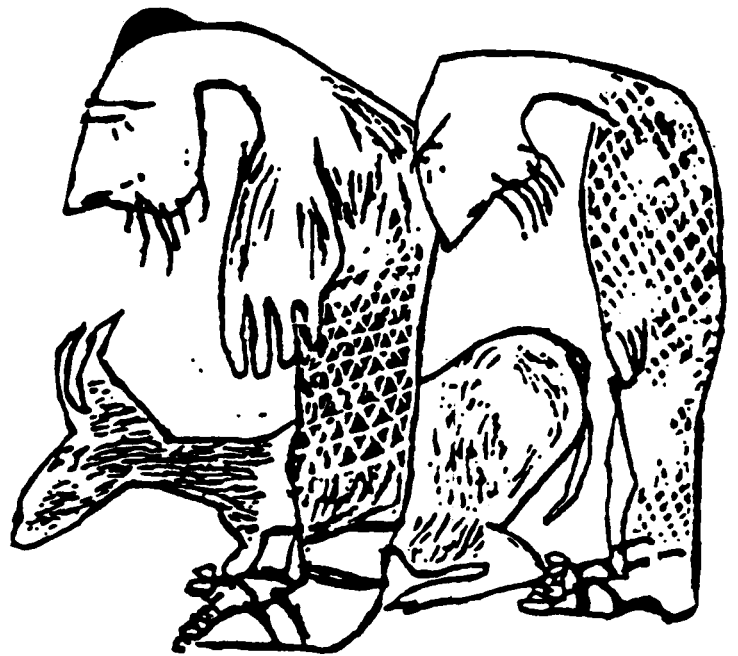
شکل مطلق آن نیست بلکه سنتهای خرافی و ناعقل‌گرا و ضد خرد است که با توسعه و پیشرفت تناسب ندارد و باید طرد شود. کما اینکه یکی از مبانی نظری توسعه را هم خردگرایی می‌دانند و مسلم است که بسیاری از سنتهای مردم جوامع سنتی گذشته و حال، عقلانیت مناسب وضعیت آنها را داشته‌اند و دارند. البته وضعیت اروپای دوران قرون وسطا شرایطی را فراهم کرد که در برخورد با آن وضعیت گرفتار افراط شد به نحوی که هر چه نام سنت و گذشته داشت مبعوض واقع شد و عقلانیت عمل هم در آنجا مترادف با عقلانیت ابزاری است که آثار خاص خود را دارد و تنها مبتنی بر محاسبه سود و زیان مادی است و سعادت حقیقی انسان لحاظ نمی‌شود.

تعریف دیگری را از سازماندهی لیکو می‌آوریم که نقش ارزشها را در توسعه بیان کرده و از توپوش قدیمی درباره ماهیت جامعه بزرگ و سعادتخانه و نیز این مسئله را که چه کسی باید به ظرفیت و مستعد جامعه تصمیم می‌گیرد به بحث می‌پردازد.

ب) توسعه را می‌توان به مقابله مفهومی هنجارین نگرینت و توسعه شامل انتخاب، تربیت و تخصیص ارزشها و هنجارها در جامعه است. این امور بر استراتژی [راهبرد] توسعه تقدم و جبروت دارند و به منزله شالوده و مبنای عمل می‌شوند که توسعه از آن نشأت می‌گیرد. از این گذشته، توسعه را می‌توان به مانند روندی پویا و عینی به منظور تمیز واقعیات اجتماعی کنونی به جامعه‌ای مطلوب‌بیر تصور کرد. برای رسیدن به چنین هدفی، باید در رفتار موجود، ساختار اجتماعی، سازمان اقتصادی و روند سیاسی، تحولات کیفی روی دهد.<sup>(۶)</sup>

ویژگی این تعریف در تصریح به نقش مبانی ارزشی توسعه و تقدم آن بر راهبرد توسعه است. توضیح مطلب این است که توسعه با افعال اختیاری و ارادی انسانها و نهادهای اجتماعی ایجاد شده توسط آنها سرو کار دارد. اعمال ارادی انسانها و نهادهای و الگوهای عمل اجتماعی آنان، مبادی نفسانی و انگیزه‌هایی لازم دارد و زمینه‌های فکری، فرهنگی و روانی افرادی که دست‌اندرکار توسعه هستند نقش اساسی در ایجاد توسعه ایفا می‌کند و مادامی که زمینه‌های فکری، اعتقادی و ارزشی افراد تغییر نکند هرگز آنها نه از نظر کمی و نه ب) جنس منطقی توسعه، فرایند اجتماعی مبتنی بر عقلانیت عمل است و فصل یا عرض خاص این تعریف که توسعه را از فرایندهای اجتماعی دیگر مثل تربیت کودکان، آموزش مدرسه‌ای و... متمایز می‌کند، مسئله گذار است.

بنابراین، این تعریف از توسعه، هم درباره کشورهای اصطلاحاً توسعه یافته یا صنعتی و هم درباره کشورهای در حال توسعه صادق است و به همین دلیل با توجه به این تعریف، کشور توسعه یافته - به معنای آنکه به آخرین مرحله توسعه رسیده باشد - وجود ندارد. لذا هر توسعه یافته‌ای ممکن است همواره بیشتر توسعه یابد و هم اکنون نیز از جوامع مدرن قدیمی و مدرن جدید و فرامدرن سخن می‌رود.



«توسعه اقتصادی ناشی از تغییرات روحی و اجتماعی قوم یا ملتی است که در نتیجه این تغییرات روحی و اجتماعی قدرت تولیدی نظام اقتصادی در یک جبهه وسیع پیوسته و مداوم افزایش می‌یابد.»<sup>(۱۰)</sup>

این تعریف، گرچه مفهوم توسعه اقتصادی را به خوبی تبیین می‌کند ولی علت قریب توسعه اقتصادی را که به تعبیر سیمون کوزنتس، اقتصاددان آمریکایی برنده جایزه نوبل اقتصاد، «به کارگیری روشهای تولید مبتنی بر دانش»<sup>(۱۱)</sup> است، توضیح نمی‌دهد. و در حالی که، چون توسعه مبتنی بر این فرض است که اقتصادی معیشتی با بازدهی ضعیف که مرتب بر تأمین مصرف داخلی در کوتاه مدت (خود مصرفی) بوده و تنها پاسخشگویی احتیاجات اولیه و اساسی زندگی است، به اقتصادی مبتنی بر تولید انبوه و صنعتی و اقتصاد مبادله‌ای پیشرفته تبدیل شود، بنابراین بیان علت قریب توسعه اقتصادی در تعریف، ضروری است. شاید به همین دلیل باشد که برخی این علت قریب را «عصاره و جوهر» توسعه اقتصادی دانسته و می‌گویند:

«فقط یک پدیده اساسی است که وجود آن، عامل مشترک بین همه کشورهای توسعه یافته و فقدان آن، وجه مشترک تمامی کشورهای توسعه نیافته است. طبیعتاً همین پدیده «عصاره و جوهر» توسعه اقتصادی است. این پدیده، این است که تولید در کشورهای توسعه یافته متکی بر مبانی علمی و فنی نوین بشری است؛ در حالی که تولید در کشورهای توسعه نیافته با اتکای عمده بر مبانی علمی و فنی سنتی صورت می‌گیرد.»<sup>(۱۲)</sup>

بنابراین، توسعه اقتصادی را نیز چنین تعریف می‌کنند: «توسعه اقتصادی فرایندی است که طی آن مبانی علمی و فنی تولید از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن متحول می‌شود.»<sup>(۱۳)</sup>

به نظر می‌رسد تعریف دقیق توسعه اقتصادی باید ۳ جزء داشته باشد:

الف) فرایند تغییرات روحی و اجتماعی ملت که منشأ عقلانیت اعمال اقتصادی می‌شود و مبانی توسعه اقتصادی نامیده می‌شود؛

ب) افزایش پیوسته و بلند مدت ظرفیت تولیدی (کالاها و خدمات) نظام اقتصادی برای برآورده ساختن نیاز انسانها؛

ج) این تعریف توسعه، شامل جامعه آرمانی و مدینه فاضله و ناکجا آباد! نمی‌شود ولی منافاتی هم با آن ندارد، یعنی می‌تواند در مسیر آن باشد و با عقلانیت صحیح جامعه توسعه یافته تکامل بیشتری پیدا کند و به سعادت و نیکبختی نسبی دست یابد.

۳-۱. معنای اقتصادی: در جامعه‌های کنونی، توسعه اساساً

با توسعه اقتصادی مشخص و معین می‌شود. در واقع، توسعه و توسعه اقتصادی دو مقوله تفکیک ناپذیرند. از جهت تاریخی، این مسئله غیر قابل انکار است که در جوامع توسعه یافته غربی، عامل اقتصادی و فناوریانه موتور اصلی و شرط اساسی روند توسعه بوده است. ریشه، در کتاب تغییرات اجتماعی به این نکته اشاره کرده و می‌آورد:

«در واقع، در روند نوسازی، صنعتی شدن به مثابه وسیله‌ای کاربردی و یا حتی به عنوان هدف اساسی عمل می‌کند که به گرد آن، انگیزه‌ها و نیروها جمع می‌شوند و نیز به نام آن مسئولیت سیاسی و کنترل‌ها و مقررات قضایی وضع می‌شود و به همین ترتیب در جهت پاسخ به نیازهای جابه جایی جمعیت‌ها صورت گرفته و شکل زندگی و سازمان اجتماعی دگرگون می‌شود. بدین ترتیب، اهمیت عامل اقتصادی و تکنیکی در دگرگونیهای اجتماعی که مدت زمان طولانی ناشناخته بود، اکنون کاملاً روشن و بدیهی می‌نماید.»<sup>(۹)</sup>

با توجه به اهمیت عامل اقتصادی و تکنیکی است که فرانسوا پرو، اقتصاددان فرانسوی، ضمن توجه به علل فرهنگی، توسعه اقتصادی را بدین‌گونه تعریف می‌کند:

ج) علت قریب این نوع افزایش، به کار گرفتن روشهای تولید مبتنی بر دانش است.

این تعریف از توسعه اقتصادی مانند تعریف ارائه شده از توسعه، به نظر می‌رسد که جامع و مانع باشد و همه کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه را شامل می‌شود، چه ارزشهای مادی غرب بر آنها حاکم باشد، چه ارزشهای معنوی و مذهبی عقلانی، چه عقلانیت ابزاری اعمال را شکل دهند، چه عقلانیت حقیقی.

## ۲- تحول مفهوم توسعه

ما در قسمتهای بعدی این مقاله، نشان خواهیم داد که از ۳ جزیی که در تعریف توسعه اقتصادی نقش دارند، تنها جزء اول، یعنی «مبانی توسعه اقتصادی» است که می‌تواند بین جوامع مختلف در میوه‌های توسعه تفاوت ایجاد کند. به عبارت دیگر، اگر این مبانی، غربی باشند، توسعه‌ای حاصل خواهد شد که میوه‌های شیرین و تلخ بار می‌دهد ولی اگر این مبانی، اسلامی باشند، توسعه مطلوب فراهم می‌شود. اما میوه‌های شیرین توسعه غربی عبارتند از:

۱- بهبود آشکار در وضعیت معاش، آسایش و مصرف شمار زیادی از مردم، به نحوی که اکنون در مقایسه با گذشته مردم از تغذیه، وسایل زندگی، پوشاک، وسایل آموزشی و کالاهای مادی بیشتری برخوردارند؛

۲- پیشرفت فناوری، به نحوی که میلیونها نفر از انجام کارهای طاقت فرسای جسمی بی‌نیاز شده‌اند، در وقت انسانها صرفه‌جویی می‌شود و طبیعت در تسلط نسبی بشر قرار می‌گیرد؛

۳- افزایش قدرت انتخاب، به ویژه برای زنان و کودکان برای انتخاب شغل و نوع زندگی و پذیرش ارزشها؛

۴- وابستگی متقابل و فزاینده جهانی؛ به نحوی که جهان به منزله دهکده کوچکی شده که هر چه در یک نقطه کوچک و دور افتاده اتفاق بیفتد تمام دنیا از آن مطلع می‌شوند؛

۵- شکوفا شدن استعدادها و به کارگیری قوه ابتکار و خلاقیت در زمینه علوم مختلف از جمله در سازماندهی روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و تشکیل نهادهای مربوطه و

حاکمیت قانون همراه با مشارکت عمومی در صحنه‌های سیاسی؛

۶- ایجاد تحمل‌پذیری بسیار بالاتر از گذشته؛ تحمل انواع متفاوتی از مذاهب، قوانین، آداب و رسوم و عقاید. اکنون مردم تمام جوامع یاد می‌گیرند که باید اعضای جوامع دیگر را - که متفاوت از خودشان هستند - بپذیرند. آنان نمی‌توانند به سادگی به دیگران بر حسب انسانهایی پایین‌تر یا کمتر متقدم بزنند. میوه‌های تلخ عبارتند از:

۱- گسترش و افزایش شکافهای طبقاتی و فقر فزاینده طبقات پایین؛

۲- بت‌وارگی کالاها و شیئی شدن روابط انسانی در غرب که به از خود بیگانگی انسان انجامیده است؛

۳- دستگاههای دولتی، شرکتهای بزرگ و احزاب توده‌ای، قفسهای آهنینی به شمار می‌روند که آرمانهای آزادی و برابری انسان را محدود می‌کنند؛

۴- تنوع‌گرایی و لذت طلبی و نسبی‌گرایی اخلاقی موجب شیوع بیماری ایدز، استعمال مواد مخدر، تحلیل روابط عاطفی و سست شدن بنیان خانواده در این‌گونه جوامع است؛

۵- عقلانیت ابزاری، عقلانیتی است که به عدم عقلانیت در مقیاسی بزرگ می‌انجامد. جهان، افسون‌زدایی و اسطوره‌زدایی می‌شود ولی ابزارها و فناوری به جای افسانه‌ها بر انسان تسلط می‌یابند؛

۶- افزایش هزینه‌های اجتماعی، ناشی از فردگرایی ذره‌ای و اخلاقی که موجب افزایش آلودگی محیط زیست، اسراف و تبذیر در مصرف و... شده است، و اثرات مثبت رشد اقتصادی را در معرض خطر قرار داده است؛

۷- مهم‌تر از همه آنکه، بر اثر توسعه، نظام محتوایی جوامع متعدد فرهنگی تخلیه می‌شود. نظام محتوایی، متشکل از نمادهای مذهبی و فلسفی و جهان‌بینی خاصی است که فلسفه زندگی و مرگ را در یک جامعه تعیین می‌کنند. این در حالی است که نوین‌سازی، به سادگی، سوالات مربوط به مفهوم نهایی تراژدی، رنج و تجربه انسانی را غیر مهم تلقی می‌کند. در جوامع مدرن، افراد به دنبال کالاهای مادی در مسابقه‌ای دشوار برای کسب مشاغل یا موقعیتهای اجتماعی بالاتر گرفتار

می‌شوند. بنابراین، چنین جوامعی عمدتاً از نظامهای عمیقتر معنایی تهی می‌گردند. (۱۴)

این میوه‌های تلخ توسعه غربی، از یک سو، در جوامع توسعه یافته غربی بحرانهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری ایجاد کرد که موجب تغییراتی سطحی در مبانی توسعه اقتصادی غرب شد، و از دیگر سو، جوامع در حال توسعه که الگوهای غربی توسعه را پذیرفتند - در حالی که مبانی غربی در آنجا به نحو کامل تحقق نیافته بود - علاوه بر اینکه آن میوه‌های تلخ را چشیدند، از شهد شیرین میوه‌های توسعه بهره‌چندانی نگرفتند، زیرا این کشورها تحت تأثیر تبلیغات غرب و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا، به عنوان برنده اصلی جنگ جهانی دوم، به جای اینکه غربی شوند، غرب زده شدند. بنابراین، هم هویت بومی خود را از دست دادند و هم غربی نشدند. لوئیس بشک در مقاله «دگرگونی در مفاهیم و هدفهای توسعه» می‌آورد:

«از پایان دهه هفتاد میلادی تاکنون یک بحران فکری همه‌گیر در حوزه‌های نظری مرتبط با مسائل توسعه پدید آمده است... اچ برونن (نماینده شناخته شده نظریه غالب)، اکنون به صرافت انتقاد از خود افتاده است. او می‌نویسد:

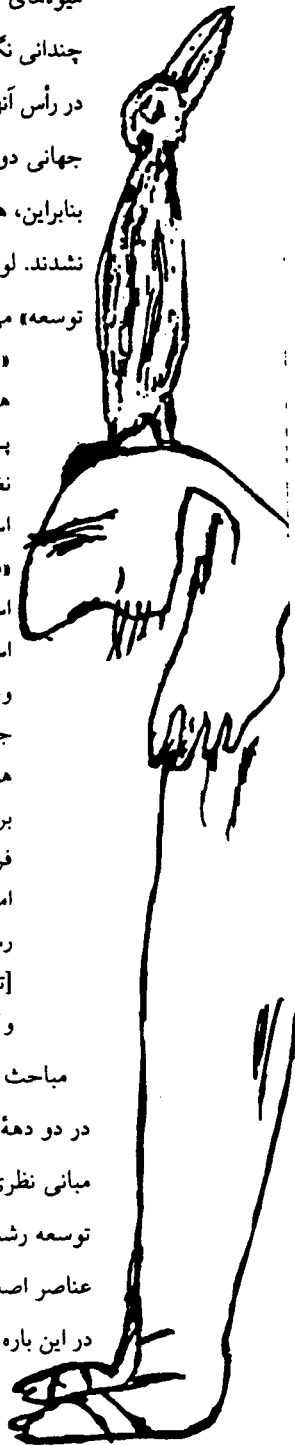
«معنی توسعه، چه در نظر چه در عمل، به جز استثنائاتی چند، به تقلید مویه مو از غرب تبدیل شده است... معادل پنداشتن توسعه با غربی شدن، مانع از به وجود آمدن یک نظریه توسعه مطلوب شده است... جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان به نحو مشابهی از فقدان هویت فرهنگی در نتیجه تأثیر غربی شدن انتقاد کرده و بر آن تأکید می‌کنند. با احیای بنیادگرایی در خاورمیانه، فرض نظریه غالب توسعه در مورد لزوم «دنیوی کردن» امور، شدیداً مورد حمله قرار گرفته است. به قدرت رسیدن روحانیون شیعه در ایران، مبانی اخلاقی [توسعه] را به عنوان مهمترین موضوع، در معرض بحث و گفتگو قرار داده است.» (۱۵)

مباحث توسعه پایدار، توسعه انسانی، توسعه حکیمانه که در دو دهه اخیر مطرح شده است، اصولاً ناظر به تغییر در مبانی نظری توسعه اقتصادی است. اگر زمانی، عنصر اصلی توسعه رشد اقتصادی بود، امروزه چهار موضوع به عنوان عناصر اصلی توسعه انتخاب شده‌اند. پروفیسور دنیس گولت، در این باره می‌گوید:

«چند سال قبل در سمینار چشم‌انداز آمریکای لاتین در سال ۲۰۰۰ چهار موضوع به عنوان عناصر اصلی توسعه انتخاب شدند: رشد اقتصادی، عدالت در توزیع، مشارکت و آسیب‌پذیری و ارزشهای متعالی. دو موضع آخر نیاز به توضیح دارد «مشارکت» صدای تعیین کننده مردمی است که مستقیماً به وسیله تصمیمات سیاسی تحت تأثیر قرار می‌گیرند، در حالی که آسیب‌پذیری روی دیگر سکه مشارکت است. مردم مناطق و کشورهای فقیر برای اینکه آسیب‌پذیری کمتری در مقابل تصمیماتی که ضربه‌های خارجی ایجاد می‌کنند، داشته باشند، باید مشارکت بیشتری داشته باشند. کلمه «ارزشهای متعالی» نیز یک سؤال اساسی ایجاد می‌کند: آیا مردم فقط بر مبنای تولید ناخالص ملی زندگی می‌کنند؟... دیوید پولوک می‌گوید:

«فرض می‌کنیم که رشد اقتصادی یک کشور در حال افزایش بوده و به علاوه میزان برابری نیز به حدی باشد که ثمرات رشد اقتصادی به طور مساوی توزیع شود. همچنین، فرض می‌کنیم که تصمیماتی که بر تولید و مصرف اقتصاد اثر می‌گذارد، چه از نظر ملی و چه از نظر بین‌المللی، مشارکت کامل تمامی گروه‌ها را در بر دارد. حال، سؤال مطرح این است که آیا موضوع به پایان رسیده است؟ آیا انسان فقط با تولید ناخالص ملی زندگی می‌کند؟ شاید این نگرش، در تمام دوران بعد از جنگ دوم جهانی، تفکر رایج بوده باشد... ولی علی‌رغم اهمیت آشکار چنین هدفهای کوتاه مدتی، ما باید سؤالات عمیقتری مطرح کنیم. بدون شک، لازم است که ما از یک دیدگاه بلند مدت به موضوع نگاه کنیم و روشن کنیم که آمریکای لاتین می‌خواهد چه نوع انسانی تا پایان این قرن تکامل ببخشد. باید مشخص شود که ارزشهای متعالی - (فرهنگی، اخلاقی، هنری و مذهبی) - که اهمیت آنها بالاتر از کارکرد کنونی نظام صرفاً اقتصادی و اجتماعی است، کدام است؟ باید بدانیم که چگونه از جوانان الزام به چیزی را بخواهیم، که اینان اغلب همان‌گونه که به دنبال تغذیه جسم هستند، تغذیه روح را نیز طلب کنند. به طور خلاصه، لازم است تعیین شود که سیمای جدید جامعه آمریکای لاتین در آینده چگونه باید باشد و چه ارزشهای انسانی‌ای باید در پس این سیمای جدید باشند.» (۱۶)

بدین ترتیب، مفهوم توسعه که در ابتدای دهه ۶۰ میلادی با «نوسازی» و «روند تحقق برابری با پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا از لحاظ اقتصادی در زمینه تولید کالا و خدمات» بود،<sup>(۱۷)</sup> به تدریج تحول یافت و معنای وسیعتر و



ابعاد گسترده تری پیدا کرد به نحوی که نظریه پردازان و متخصصانی که در مؤسسه مارگا، در کلمبوی سریلانکا، در سال ۱۹۸۶، گرد آمده بودند تا در «موضوعات اخلاقی در توسعه» بحث کنند، به این توافق دست یافتند که تعریفی کامل از توسعه باید بُعد (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، بُعد موسوم به «الگوی زندگی کامل» و بُعد زیست محیطی) را مد نظر قرار دهد. (۱۸)

متأسفانه این نظریه پردازان نشان نداده اند که چگونه این ابعاد مختلف توسعه در جوامع گوناگون تحقق می یابد؟ آیا اصولاً امکان تحقق آنها وجود دارد؟ غریبان می گویند تحقق این ابعاد، فرضی بیش نیست و (ناکجا آباد) و بنابراین باید به مبانی توسعه اقتصادی غرب تمسک کرد، هر چند میوه های تلخی هم داشته باشد.

پس مهم این است که با بررسی تعریف توسعه اقتصادی غرب و اجزای آن، به خصوص جزء اول، یعنی مبانی نظری آن، پاسخ پرسش فوق یعنی امکان تحقق ابعاد شش گانه مذکور را بیابیم.

### ۳- تحلیل مفهوم توسعه اقتصادی نوع غربی

۱-۳. تعریف: کوزنتس، توسعه اقتصادی کشورهای توسعه یافته اروپای غربی، آمریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن را «رشد نوین اقتصادی» نامید و آن را این گونه تعریف کرد: «افزایش بلند مدت ظرفیت تولید به منظور افزایش عرضه کل با بتوان نیازهای جمعیت را تأمین کرد. افزایش ظرفیت بلند مدت تولید بستگی به ترقیات نوین فنی و تطبیق آن با شرایط نهادی و ایدئولوژیک مورد تقاضای آن دارد.» (۱۹)

در توضیح «تطبیق ترقیات نوین فنی با شرایط نهادی و ایدئولوژیک» کوزنتس در کتاب «رشد نوین اقتصادی» می آورد: «استفاده علمی از دانش مستلزم وجود جو مناسب فکری و انسانی است که در این جو نه تنها مطالعه بلکه استفاده از علوم نیز بتواند توسعه و تکامل یابد. بنابراین، زمانی که ما می گوئیم عصر نوین از طریق استفاده عملی از علوم و فنون با توجه به معضل تولید اقتصادی و رفاه انسانی متمایز می شود، در واقع هدف آن است که نشان دهیم این عصر نوین از طریق کنترل برخی دیدگاه ها در مورد رابطه انسان با جهان مادی

متمایز می شود که کاربرد و استفاده از علوم و فنون را ترغیب می کند. استفاده کاربردی و عملی از علوم به کمک فناوری بدون تغییر در نهادها و سازماندهی اجتماعی امکان پذیر نبود و به دیدگاهها و افکار نوین و جدیدی برای قبول و تشویق بهره وری از علوم نیاز بود تا بدین وسیله از طریق این اصلاحات امکان استفاده از علوم و فنون در نهادهای اجتماعی ایجاد شود...» (۲۰)

کوزنتس، این افکار نوین را که در واقع مبانی توسعه اقتصادی غرب است، سه عامل می داند: سکولاریسم، ناسیونالیسم و مساوات طلبی.

۱-۱-۳. سکولاریسم: مراد کوزنتس از سکولاریسم، دنیاگرایی و مهم شدن زندگی مادی بر روی زمین است. او می نویسد:

«به عبارت دیگر، منظور ما وجود یک نظام تعیین ارزش در جامعه است که نقش ویژه و مهمی را برای دستاوردهای اقتصادی در چارچوب یک ساختار و زیربنای مورد قبول از نهادهای اجتماعی پدید می آورد. لذا، با این دیدگاه که زندگی بشر بر روی کره ارض مرحله ای انتقالی است و در نتیجه بایستی توجه کمتری به آن کرد، کاملاً مخالف است.» (۲۱)

یکی دیگر از ابعاد سکولاریسم از دیدگاه کوزنتس، خردگرایی و تجربه گرایی و مبارزه با تقدیرگرایی و خرافه پرستی است. او پس از ارتباط دادن سکولاریسم، مساوات طلبی و ناسیونالیسم با یکدیگر برای تأثیرگذاری بر علم و دانش تجربی (که نیاز به شواهد قابل آزمون دارد)، می نویسد:

«به هر حال در چارچوب چنین فیود و محدوده ای [سه مبنای فوق] جایی برای رشد و بروز تمایزات و تفاوت های طبیعی برپایه خیالات و اسطوره ها باقی نمی ماند و صحت آنها را و یا اینکه حقیقتی ماورای آنچه هست، وجود دارد را نمی توان آزمون کرد. در واقع، می توان پا را از این نیز فراتر گذارد و چنین اظهار داشت که توان و نیروی فزاینده انسان در بهره برداری از منابع است که دانشی برای انسان به وجود می آورد تا بدین ترتیب زمینه و پایه ای برای تغییر افکار و دیدگاه های انسان در مورد تغییر تقدیر وی بر روی زمین (سکولاریسم) شود.» (۲۲)

یکی دیگر از ابعاد سکولاریسم نیز که در غرب اتفاق افتاد، جریان جدایی «دین از سیاست» است که به علت بدیهی بودن

این جریان در حکومت‌های غربی بعد از رنسانس و مسئله «ناسیونالیسم» کوزتنس به آن تصریح نمی‌کند.

۲-۱-۳. مساوات طلبی: اما مراد او از مساوات طلبی برابری اقتصادی و مسئله عدالت نیست بلکه منظور «آزادی» و «برابری طبیعی، حقوقی سیاسی» است. وی در این باره می‌گوید:

«مساوات طلبی بدان معنی است که در اصل هیچ تفاوت طبیعی بین افراد بشر وجود ندارد، مگر آنکه این تفاوتها خود را در جریان فعالیتهای انسانی نشان بدهند.»<sup>(۲۳)</sup>

۳-۱-۳. ناسیونالیسم: و بالاخره مقصود او از ناسیونالیسم احساس وابستگی به یک گروه و یا سرزمین است که این گروه و یا جامعه میراثی فرهنگی و تاریخی مشترک دارند.

«در انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۹) سه شعار اصلی وجود داشت - انقلاب کبیر فرانسه همانند انقلاب صنعتی در انگلستان که به طور همزمان در یک دوره اتفاق افتاد، نمایانگر شکل سیاسی تحولات اقتصادی سیاسی عصر نوین اقتصاد بود - که هر سه این شعارها مفاهیم ناسیونالیستی داشت، این سه شعار عبارت بود از: آزادی (لیبرالیسم) که هدف آن از بین بردن قیود سنتی و نابرابریهای داخلی و نیز مقابله با مظالم حکمرانان خارجی بود، برابری، که هدف آن ایجاد شرایط مساوی برای افرادی بود که در جامعه فرانسه زندگی می‌کردند و نهایتاً، برادری، که هدف آن ایجاد شرایطی برای افراد جامعه بود تا بتوانند برادروار با یکدیگر زندگی کنند و در نتیجه جامعه را به نحو بهتری همانند زنجیری به یکدیگر پیوند دهد.»<sup>(۲۴)</sup>

بنابر تحقیقی که نگارنده این مقاله، انجام داده است.<sup>(۲۵)</sup>

می‌توان مبانی نظری توسعه اقتصادی غرب را در دو بخش سامان داد؛ بخش اول، مبانی نظری غیر اقتصادی که عبارتند از: غلبه دنیاگرایی، خداشناسی طبیعی (دئیسم)، اومانیزم، فردگرایی ذره‌ای «اتمیزم»، تجربه‌گرایی، فردگرایی ملکی، فردگرایی اخلاقی (هدونیزم یا اصالت لذت، و یوتیلیتاریانیزم یا اصالت فایده)، نسبی‌گرایی اخلاقی، جدایی دین از سیاست، ناسیونالیسم، آزادی به عنوان عالیترین هدف، آزادی فردی و ضرورتی بودن دولت، اعتقاد به اصل «حق گرفتنی است نه دادن»؛ حاکمیت سرمایه؛ بخش دوم، مبانی نظری اقتصادی است که عبارتند از: مالکیت خصوصی، آزادی اقتصادی، عدم مداخله دولت در امور اقتصادی و مسئله

توزیع (توزیع ناعادلانه داراییها، درآمدها و مسئله توزیع مجدد درآمدها).

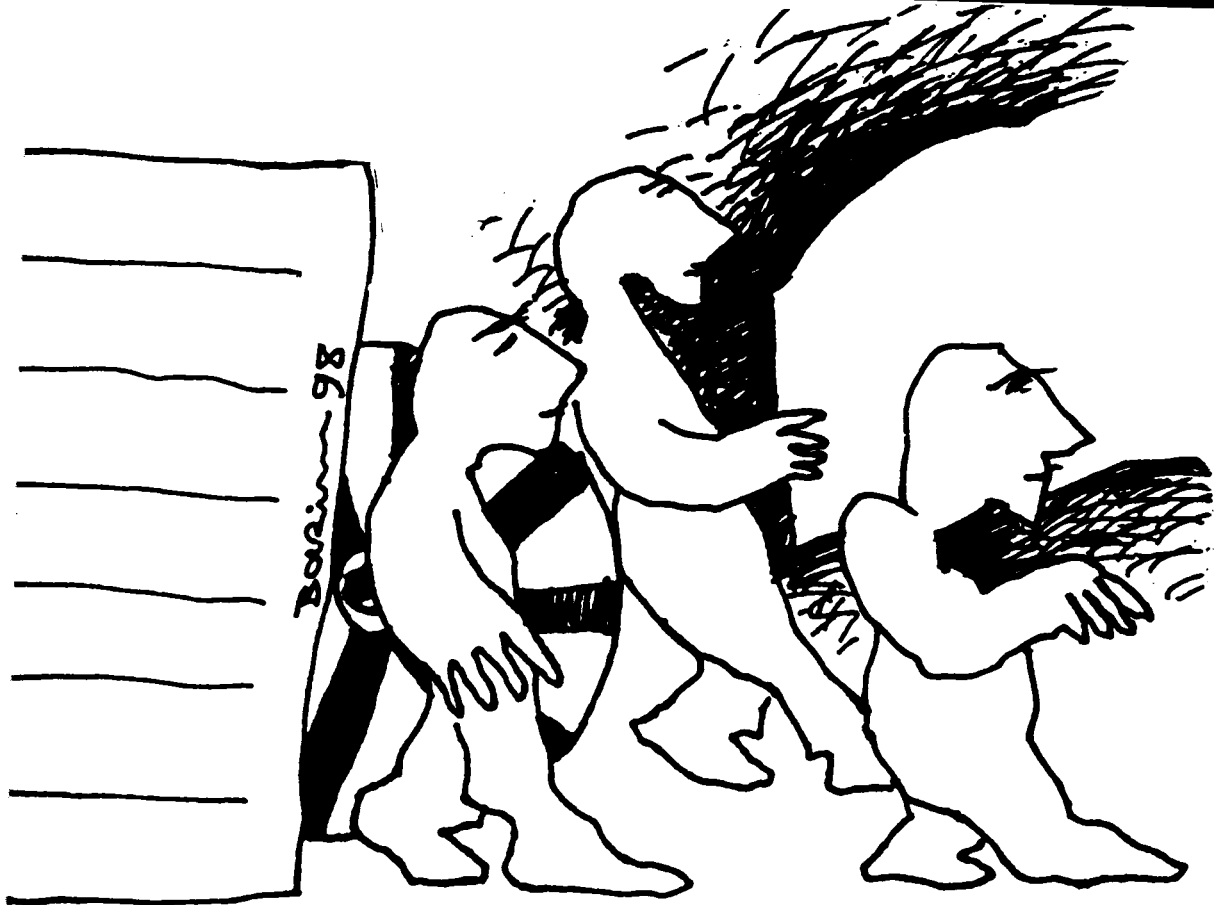
این مبانی که در طی قرون ۱۷ و ۱۸ شکل گرفتند، پایه‌ای برای تحقق توسعه اقتصادی اروپا در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم شدند و رشد سریع تولید ناخالص سرانه ملی افزایش جمعیت، افزایش بازدهی و بهره‌وری، نرخ زیاد تغییرات زیربنایی، شهرنشینی، گسترش برون مرزی فعالیتهای اقتصادی کشورهای توسعه یافته و جریانهای بین‌المللی کار، کالا و سرمایه از خصوصیات اصلی توسعه اقتصادی غرب است.<sup>(۲۶)</sup>

به نظر می‌رسد که نقد اساسی بر این مبانی، بر درک و شناخت صحیح از خداوند مبتنی باشد. این مطلب اساسی را امام خمینی «رهبر» احیاگر کبیر دین در قرن اخیر و رهبر فقید و بزرگوار انقلاب در پیام تاریخی خود به گورباچف رهبر شوروی سابق متذکر شده است. ایشان می‌گوید:

«جناب آقای گورباچف! باید به حقیقت رو آورد؛ مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است.»<sup>(۲۷)</sup>

البته این مقاله گنجایش توضیح ابعاد انحطاط غرب را ندارد و ما در تحقیق سابق‌الذکر کاملاً (و البته در حد مقدور) مبانی نظری توسعه اقتصادی را نقد و بررسی کرده‌ایم. در اینجا، تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که بعد از قرون وسطا در اروپا، خداوند در منظر غربی خدایی رخنه پوش و علتی در عرض علل طبیعی پدیده‌های مادی شناخته شد که با پیشرفت علوم و شناخت علل طبیعی پدیده‌های مادی، خداوند هم از جایگاه علت پدیده‌های مجهول استعفا کرده و تا سرحدّ علت اولی عقب‌نشینی می‌کند. از طرف دیگر خشونت‌های کلیسا نیز باعث بیزاری نسبت به مذهب رایج و نهادهای وابسته به آن شد. بدین ترتیب، مادی‌گرایی گسترش یافت و عقاید دینی سست شد و تعارضی بین عقل و علم با دین رایج احساس گردید. اینجا بود که اندیشمندان خداپرست غربی که خود نیز دچار نارسایی در شناخت خدا و مسائل هستی‌شناختی بودند، برای نجات دین و تقدس خداوند دست به اقداماتی زدند. اولین اقدام، تفکیک بین قضایای ایمانی و قضایای عقلی بود تا بین





دنبال «آن» اولی می‌روند که عالم خلق شد و از کتم عدم بیرون آمد؛ مثل اینکه اگر چنین فرضی نکنند دیگر عالم حادث و مخلوق نیست! و همچنین هر وقت از مخلوق بودن حیات بحث می‌کنند، به دنبال «آن» اولی که حیات آغاز شده بود می‌روند. غافل از آنکه خلقت امری آنی نیست، بلکه اساساً جهان همیشه در حال خلق شدن و دائماً در حال حدوث است زیرا ماده محسوس که در ذات خود فاقد حیات است و ممکن الوجود است، نیازمند به فیضی است که از منبعی بالاتر اضافه شود. ضمن اینکه، اگر قرار باشد خداوند را در میان علل طبیعی پدیده‌های مجهول! بیاییم، او را از ماوراءطبیعت تنزل داده‌ایم، در حالی که علت طبیعی در طول علل ماوراءالطبیعی قرار دارد نه در عرض آن.

در هر صورت، قرآن کریم، این نوع خداشناسی طبیعی را خداشناسی دانسته، چرا که ربوبیت و پروردگاری خدا را نفی می‌کند و تنها خالقیت و آفریدگاری او را پذیرفته است و لازمه چنین خداشناسی نفی لزوم بعثت انبیا و لوازم آن است.

#### ۴- توسعه دینی

در تعریف دقیق توسعه گفته شده که جنس منطقی توسعه فرایند اجتماعی مبتنی بر عقلانیت عمل است. در این فرایند شعور و اندیشه و اراده انسانهای تعالی‌جو نقش اساسی دارد، زیرا زیربنا و موتور حرکت تاریخ و توسعه به عنوان مرحله‌ای

ارزش و دانش جدایی انداخته و خداوند را به جهان ایمان و فراسوی دسترس عقل ارتقا دادند و جهان طبیعی را رها از دخالت دین و عاری از وجود خداوند و زیر سیطره عقل قرار دادند. جدایی دین از دنیا با جدایی الهیات از مطالعه جهان همراه شد و نقش فعال خداوند در جهان تنزل کرد. خداشناسی طبیعی (دئیسم) که با امیال طبقه متوسط آن زمان، یعنی بازرگانان مطابقت داشت، حاکم شد و خداوند بی‌عملی که تنها خالق است و بعد از خلق جهان آن را بطور خودکار رها کرده و خود مانند «معماری بازنشسته» به تماشای بنای خود نشسته، به عنوان خدای غربیان نهادینه می‌شود. بر مبنای همین آموزه دئیسم (خداشناسی طبیعی) است که مکتب اقتصادی فیزیوکراتیسم (حکومت طبیعت) شکل می‌گیرد و سه اصل اساسی نظام اقتصاد سرمایه‌داری یعنی، اصل تعادل خودکار، اصل عدم مداخله دولت در امور اقتصادی و اصل آزادی اقتصادی به عنوان اصول اساسی اقتصاد سیاسی کلاسیک و توسعه اقتصادی غرب تثبیت می‌شوند.

اما خداشناسی طبیعی مانند اکثر خداشناسی‌های غیرقرآنی، نوعی خداشناسی از طریق منفی است که هرگاه در مجهولی از پدیده‌های طبیعت در مانده شدند، پای خدا را به میان می‌کشند و همین فکر، منشأ این فکر یهودی شده که خلقت را منحصر به «آن» بدانند و هرگاه از خلقت عالم می‌خواهند بحث کنند، به

از حرکت تاریخی بشر، حرکت انسانهای پیشتاز برای ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه است. در غرب این انسانهای پیشتاز، طبقه متوسط آن روزگار یعنی بورژواها (در مقابل طبقه اشراف و فئودالها) و نخبگان فکری عصر روشنگری بودند که به علت درک ناقص از خدا (دئیسم) حرکت تعالی جویانه خود را براساس الگوی محدود مادی و ساختن بهشتی زمینی بنا کردند و در عین اینکه به پیشرفتهای چشمگیری دست یافتند (میوه‌های شیرین توسعه)، میوه‌های تلخی نیز بیار آوردند که از همه مهمتر فقدان محتوای زندگی بود، و این همان ابتذال و بن بست غرب است.

اما اگر الگوی والا و نامحدودی برای حرکت انسانهای پیشتاز اتخاذ شود، یعنی خداوند سبحان، نمونه برتر باشد در این صورت پهنه گسترده میان انسان و الگوی والا پهنه‌ای است بی‌نهایت و نامحدود و معنی این بی‌نهایت و نامحدود بودن آن است که انسان همیشه فرصت نوآوری و تغییر تکاملی دارد. این الگو تنها عاملی است که می‌تواند راه حل قطعی و مشخصی برای احساس مسئولیت جدی جهت حل مشکل اساسی اجتماعی بشر، یعنی «عدم هماهنگی و تضاد منابع فردی و مصالح اجتماعی» پدید آورد، زیرا از دیدگاه منطقی، هر مسئولیت حقیقی بر دو بُعد استوار است: ۱- مسئول؛ ۲- مقامی که شخص نزد او مسئولیت دارد. انسان به طور حقیقی و مشخص نمی‌تواند در برابر آنچه از وجود خودش جدا شده و به دست و فکر خودش ساخته شده احساس مسئولیت جدی و عمیقی داشته باشد. البته ممکن است قوانین و قراردادهای اجتماعی، عادات و خلق و خوهای بسازند ولی همه اینها یک پوشش ظاهری است و هر وقت انسان فرصت بر هم زدن این عادات و اخلاق و قوانین را پیدا کند، آنها را بر هم می‌زند. اما چون خداوند یک حقیقت مسلم و یک واقعیت خارجی جدا از انسان است، شرط منطقی مسئولیت فراهم می‌شود.

اسلام تنها راه ممکن برای حل تضادهای موجود جامعه را احساس مسئولیت جدی و واقعی می‌داند و معتقد است که تا تضاد موجود در درون انسان بین طبیعت حیوانی و فطرت الهی حل نشود، پرداختن به رفع تضادهای موجود در اجتماع

از طریق وضع قوانین و مقررات، فقط نیمی از کار یا نیمه مشخص و متبلور از کار را تشکیل می‌دهد، زیرا، این چشمه به سرعت تضادهای دیگری را پدید خواهد آورد و مشکلات جدیدی تولید خواهد کرد. بنابراین، اسلام، در اجتماع از طریق وضع و اجرای قوانین (جهاد اصغر) و در فرد از طریق ایجاد احساس مسئولیت جدی (جهاد اکبر- نوسازی معنوی) به بهترین وجه مشکل ارتباطات اجتماعی انسانها را حل خواهد کرد. انقلاب اسلامی صدر اسلام و انقلاب اسلامی ایران نمونه‌های خوبی هستند برای اثبات نظریه فوق که توسط متفکر و نابغه شهید، آیت‌الله العظمی سید محمدباقر صدر (ره) در کتاب «سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن» ارائه شده است. در هر دو انقلاب، عناصر مؤمن به خداوند از هر قشر و طبقه و البته به طور عمده طبقات محروم و کوخ‌نشینان با متعهدترین و مسئولترین انسانهای تاریخ یعنی پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) و امام راحل (ﷺ) همراهی نموده و با پیشتازی خود و ایجاد تعهد در مردم آنها را گروه گروه با ارزشها و هنجارهای حق طلبانه آشنا کرده و آنگاه پیروزی را در آغوش کشیدند. اکنون هم سبب توسعه اقتصادی به طور عمده همین عناصر پیشتاز و همان ایمان و احساس مسئولیت جدی می‌تواند باشد به شرطی که بتوانند آن ارزشها و هنجارهای حق طلبانه را نهادینه کنند. بنابراین، توجه به انسان‌سازی و نهادینه سازی و پویاسازی ارزشها و هنجارهای حق طلبانه در هر فرایند توسعه دینی ضروری است. در اینجا، دو فراز از سخنان امام راحل (ﷺ) در این باره نقل می‌شود:

«این که توهم می‌شود که فرق ما بین رژیم اسلامی و انسانی با سایر رژیمها این است که در این عدالت اجتماعی هست، این صحیح است، لکن فرق این نیست، فرقه‌ها هست. یکی از فرقه‌های قضیه عدالت اجتماعی است. هیچ یک از رژیمهای دنیا غیر از این رژیم توحیدی انبیا توجهش به معنویات انسان نبوده است. در نظر نداشته است که معنویات را ترقی بدهند.» (۲۸)

«این مسلم است که از نظر اسلامی حل تمامی مشکلات و پیچیدگیها در زندگی انسانها تنها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاص حل نمی‌شود و نخواهد شد. بلکه مشکلات را در کل نظام اسلامی باید حل کرد و از معنویات نباید غافل بود کلید دردهاست. ما معتقدیم تنها مکتبی که می‌تواند جامعه را هدایت کند و پیش

ببرد، اسلام است و دنیا اگر بخواهد از زیر بار هزاران مشکلی که امروز با آن دست به گریبان است نجات پیدا کند و انسانی زندگی کند، انسان‌گونه، باید به اسلام روی بیاورد.» (۲۹)

به طور خلاصه مبانی نظری توسعه اقتصادی اسلام مطابق تحقیق سابق‌الذکر عبارت است از:

**بخش اول:** مبانی نظری غیر اقتصادی شامل اعتقاد به حیات طیب، خدا پرستی، انسان محوری حق مدارانه، اصالت فرد و جمع، روش‌شناسی صحیح، اصالت مصلحت واقعی فرد، ثابتهای اخلاقی، اتحاد دین و سیاست، همبستگی ملی و بین‌المللی براساس نفی سلطه، آزادی به عنوان وسیله‌ای برای تحقق عدالت و معنویت، آزادی فردی مسئولانه، دولت مسئول و سالم، اعتقاد به اصل «حق هم‌گرفتنی است و هم‌دادنی»، حاکمیت علم و تقوی؛

**بخش دوم:** مبانی نظری اقتصادی شامل مالکیت مختلط، آزادی اقتصادی مسئولانه، دخالت مسئولانه دولت در اقتصاد برای حل تضاد و منافع فرد و مصالح جمع، توزیع عادلانه داراییها، درآمدها و توزیع مجدد درآمدها به طور دلسوزانه و براساس روحیه تعاون و همکاری.

در صورتی که این مبانی نظری در هر جامعه دینی، نهادینه و شکوفا شود و با حاکمیت علم و تقوا و نظارت و مشارکت مردم پویایی و نشاط این مبانی نهادینه شده تضمین شود، توسعه‌ای عادلانه همراه با رشد اقتصادی با حداکثر کارایی و حداقل هزینه‌های اجتماعی حاصل خواهد شد....

### پی‌نوشتها

- ۱- فرهنگ انگلیسی-عربی المورد، ۱۹۸۶؛ فرهنگ آکسفورد، ۱۹۹۱.
- ۲- لوئیس بیک، *دگرگونی در مفاهیم و هدفهای توسعه*، ترجمه: ح. قاضیان، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲، ص ۷۶.
- ۳- حسین قاضیان، «دربارۀ تعریف توسعه»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۶۳-۶۴، ص ۱۰۲.
- ۴- همانجا، همان صفحه.
- ۵- گی روشه، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه: دکتر منصور وثوقی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۳۵-۲۳۶.
- ۶- جانانان لمکو، «شناخت پیچیدگیهای توسعه سیاسی و اقتصادی در جهان سوم»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳، ص ۴.

۷- مصاحبه با حسین عظیمی، نامه فرهنگ، سال ۲، شماره ۱ و ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

۸- رجوع کنید به: میزگرد دین و توسعه، معرفت، شماره ۸ و ۹؛ و کتاب *مجموعه مقالات اولین همایش اسلام و توسعه مقاله عقلایت اسلامی و عقلایت غربی*، دانشگاه شهید بهشتی تهران؛ ۱۳۷۶.

۹- روشه، همانجا، ص ۲۱۵.

۱۰- میثم موسایی، *دین و فرهنگ توسعه*، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۴۴ و ۴۵.

۱۱- سیمون کوزنتس، *رشد نوین اقتصادی*، ترجمه: مرتضی قره باغیان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲، ص ۱۷.

۱۲- حسین عظیمی، *مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران*، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۱۷۵.

۱۳- همانجا، ص ۱۷۸.

۱۴- رجوع کنید به: حسین بشیریه، «بحران و تحول در تجدد»، نقد و نظر سال ۲ شماره ۴، ص ۴۳۵-۴۳۹.

۱۵- لوئیس بیک، همانجا، ص ۷۸.

۱۶- دنیس گولت، «توسعه، آفریننده و مخرب ارزشها»، برنامه و توسعه، شماره ۱۰، ص ۷۰-۷۱.

۱۷- جانانان لمکو، همانجا، ص ۶.

۱۸- ۱۳/۵

۱۹- مرتضی قره‌باغیان، *اقتصاد رشد و توسعه، جلد اول*، نشر نی، ۱۳۷۰، ص ۹۶-۹۷.

۲۰- کوزنتس، همانجا، ص ۱۷-۱۸.

۲۱- همانجا، ص ۱۸.

۲۲- همانجا، همان صفحه.

۲۳- همانجا، همان صفحه.

۲۴- همانجا، ص ۱۹.

۲۵- ناصر جهانپان، مقایسه مبانی نظری توسعه اقتصادی در غرب و قانون اساسی، دانشگاه شهید بهشتی، بهمن ۱۳۷۶، پایان‌نامه.

۲۶- مرتضی قره‌باغیان، همانجا، ص ۹۷-۱۰۸.

۲۷- *صحیفه نور*، جلد ۲۱، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۶۶.

۲۸- همانجا، جلد ۱۰، ص ۲۳۳.

۲۹- همانجا، جلد ۲۰، ص ۱۲۹.